

نقش هویت‌های ملی رقابت جو در مناقشه فلسطینی ها و اسرائیلی ها**

هسته اصلی مناقشه بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها، انکار مداوم هویت ملی یکدیگر بوده است. طرفین مناقشه، نه تنها منکر وجود تاریخی یکدیگر هستند، بلکه حضور در منطقه را نیز حق دیگری نمی دانند. نطفه این انکار هویت با ورود نخستین گروه از پنج آلیاس (مهاجرین صهیونیست به اسرائیل) در دهه ۸۰ قرن نوزدهم شکل گرفت و به تدریج و پیوسته به یک سلسله درگیری‌های علنی و در نهایت، جنگ مبدل شد. با گذشت زمان و با آشکارتر شدن عدم امکان رفع اختلافات، جنبه های مذهبی هویت هریک از طرفین نیز پررنگتر گردید. ابتدا صهیونیسم، چهره ای بسیار غیر مذهبی و تساوی خواه از خود نشان داد و خواهان عدالت اجتماعی شد؛ چیزی که میان روشنفکران اروپایی آن زمان، بسیار پسندیده می نمود. اما هنگامی که یهودیت به آرمانی بزرگتر تبدیل گردید و زمینه اجرای طرح‌های صهیونیستی بیش از پیش فراهم شد، صهیونیسم، سنگ بنای خود را بر اساس گریز از ملی گرایی مذهبی و ضدسامی گرایی غیر یهودیان اروپا بنا نهاد. با اوج گرفتن اختلافات صهیونیست ها با فلسطینی های غیر یهود، ادعای صهیونیست ها مبنی بر موروثی بودن سرزمین، بیشتر رنگ و بوی مذهبی به خود گرفت. در

* دکتر مهران کامروا، دانشیار و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، نورتریج است.

** این مقاله برای چاپ در مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی از سوی آقای دکتر مهران کامروا به زبان انگلیسی تهیه و ارسال گردید و آقای سیدرضا پرین چی عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال آن را به زبان فارسی ترجمه کرده اند.

مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، جلد دوازدهم، ۱۳۸۱، صص ۳۶-۱.

دهه های ۱۹۳۰ و ۴۰ قرن بیستم، شکست طرح صهیونیسم برای یهودیان اروپا که شانس فرار از اردوگاههای هیتلر را یافته بودند، (عملاً) به منزله یک حق انتخاب نبود، بلکه تنها به منظور تحکیم توجیهات مذهبی ای بود که فلسطین را یک سرزمین ساختگی در منطقه می دانست که حق ادامه حیات را نداشت و از آنجایی که کتاب مقدس، سرزمین موعود را سرزمین موروثی یهودیان می دانست، دیگر برای فلسطین و فلسطینی جایی نبود. به بیانی جامعتر، صهیونیسم به منظور پیوستگی و اعتبار بخشیدن به خود، بیشتر و بیشتر در هویت مذهبی ریشه دوانید. از آن زمان تاکنون، فلسطینی ها به گونه ای دیگر به دنبال بیان هویت، اعتبار و حیات خود بوده اند. بارقه های ملی گرایی در فلسطینی ها از سالهای ۱۹۲۰ در پاسخ به حضور فیزیکی مهاجران صهیونیست و سلطه اقتصادی آنها در فلسطین به وجود آمد. با آنکه ادعاهای اولیه صهیونیست ها کمتر رنگ و بوی مذهب داشت، ملی گرایی فلسطینی ها از ابتدا به شکل غیر مذهبی و براساس حفظ تمامیت ارضی مطرح بود. این بدین معنا نیست که شخصیتها و نهادها در تشکیل و جهت دادن به هویت فلسطینی موثر نبوده اند. برای مثال، اگرچه قیام مردمی فلسطین در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ در واقع، توسط حاج امین الحسینی، مفتی بزرگ بیت المقدس رهبری شد، اما در خلال بیشتر سالهای شکل گیری هویت فلسطینی، مذهب نقش اصلی را ایفا نکرد. این سالها، از ۱۹۴۸ تا آغاز انتفاضه، یعنی اواخر سال ۱۹۸۷ را شامل می شود و مقارن با زمانی است که حس به دست آوردن هویت، تقریباً تنها چیزی بوده است که فلسطینی های آواره داشته اند، اما در عوض، رویای وجود فلسطین با یک قلمرو واقعی و یک خاطره تاریخی، معنای فلسطینی بودن را شکل می داد و آن را تعریف می کرد. اینکه خود فلسطینی ها به دو گروه کاملاً جدای مسلمان و مسیحی تقسیم می شوند به در حاشیه بودن کلی مذهب در ایجاد هویت فلسطینی در این دوران اشاره می کند. تنها در سالهای قیام انتفاضه (۱۹۹۳ - ۱۹۸۷) به بعد، به علت شکستهای پی در پی سازمان آزادیبخش فلسطین - که توسط غیر مذهبیها اداره می شد - بسیاری از فلسطینی های ساکن سرزمینهای اشغالی را بر آن داشت که گزینه های دیگر را بیازمایند. در آن زمان، مذهب - یا به عبارت مشخص تر، «اسلام» - بار دیگر نقش خود را در ایجاد هویت فلسطینی به دست آورد.

پس مشخصه‌های مهم و برجسته‌ای در هویت فلسطینی و اسرائیلی وجود دارد. ابتدا باید گفت هر دو هویت - که پویا و قابل تغییر هستند - تقریباً به طور یکسانی از حس جدایی دین شروع شده است و به حس مذهب‌گرایی افراطی (البته نه به طور کامل) کشیده شده است. شاید نکته مهم در مورد این دو هویت، رابطه همزیستی این دو باهم دیگر باشد که در طول زمان و به واسطه تفاوت‌های اندک و تغییرات موجود، به تأثیرگذاری هر یک از این دو هویت بر دیگری منجر شده است. با آشکارتر شدن این تقابل، هر دو هویت فلسطینی و اسرائیلی به انحراف مختلف، یکدیگر را تضعیف کرده‌اند. در حقیقت، خطر همیشگی وجود «دیگری» (یا یک هویت دیگر)، به هر دو این هویت‌ها نوعی انسجام درونی بخشیده است که احتمالاً در صورت نبودن چنین حالاتی، این هویت اصلاً ایجاد نمی‌شد. به هر حال، جوامع اسرائیلی و فلسطینی دارای (افتراقات) تفاوت‌های بسیار هستند. برای فلسطینی‌ها، خطوط تعیین‌کننده هویت براساس طبقه اجتماعی، وابستگی مذهبی و محل سکونت قرار دارد. در صورتی که قوم‌گرایی و درجه مذهبی بودن، از متغیرهای اصلی هویت در میان اسرائیلی‌ها به شمار می‌آید. البته میزان و شدت مناقشه و ترس از شکست (بخصوص برای فلسطینی‌ها، شکست، ابعاد وسیعتری دارد) میزان تأثیر هریک از این عوامل تعیین‌کننده هویت را کم کرده است. به هر حال، در سطح زیربنایی، این خطوط وجود دارند و به طرق بنیادین، هویت مشترک هر یک از این دو، جامعه را تحت الشعاع قرار می‌دهند. در نتیجه، شایسته است این هویت‌ها را بهتر بشناسیم.

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هویت ملی اسرائیل

بارزترین منبع متمایزکننده هویت اسرائیلی به پیشینه نژادی یهودیان ساکن اسرائیل بر می‌گردد. اشکنازی‌ها (گروهی که پیشینه اروپایی دارند) و سفاردین‌ها (که اصلیتی معمولاً اسپانیایی و یا شرقی دارند). گرچه تمام یهودیان غیر اروپایی معمولاً به عنوان سفاردین‌ها به حساب می‌آیند، اما استفاده درست از این عنوان، حقیقتاً تنها در مورد نوادگان یهودیانی به کار می‌رود که در سال ۱۴۹۲ از اسپانیا اخراج شده‌اند.^۱ سایر یهودیان غیر اروپایی که از

خاورمیانه و آفریقای شمالی مهاجرت کرده اند، میزراحییم ها یا میزراهیم ها نامیده می شوند. با این همه دو واژه سفاردین و میزراحییم امروز در اسرائیل تقریباً همسان تلقی می شود و اسرائیلی های هر دو نژاد، معمولاً یکی در نظر گرفته می شوند. طبق آمار سال ۱۹۹۸، از جمعیت یهودی اسرائیل - که تقریباً ۴٫۸ میلیون نفر بودند - در حدود ۳۲ درصد (خود یا پدرانشان) یهودی ها در خاورمیانه و آفریقای شمالی، ۴۱ درصد در اروپا و آفریقای شرقی و بقیه - تقریباً ۲۷ درصد - در اسرائیل متولد شده بودند.^۲ تقریباً ۲۶ درصد یهودیان اسرائیلی، یا خود و یا پدرانشان در اسرائیل متولد شده بودند. از آنهایی که در خارج از کشور متولد شده و یا پدرانشان در خارج به دنیا آمده بودند، بیشترین درصد از اتحاد جماهیر شوروی (حدود ۲۱ درصد) و سپس کشورهای مراکش (۱۰٫۲ درصد)، رومانی (۵٫۱ درصد)، لهستان (۵٫۱ درصد) و آمریکا (۲۱ درصد) به اسرائیل مهاجرت کرده بودند.^۳ همان گونه که این آمار نشان می دهد، مهاجران یهود - چه یهودیان اشکنازی چه میزراحییم - اغلب الگوهای فرهنگی خاص، هنجارهای اجتماعی و حتی رسوم و آیینهای مذهبی را با خود به همراه داشته اند که به طرز چشمگیری القا کننده محیط فرهنگی بزرگتری بوده که آن را ترک گفته بودند. از بسیاری جهات، برگزیدن زبان عبری به عنوان زبان رسمی کشور (زبان مشترک)، نقش مهمی در جهت یکپارچه کردن و متحد کردن گروههای مهاجر از کشورهای مختلف با سابقه های فرهنگی و زبانی متفاوت داشته است.^۴ اما پس از نسلها هنوز تفاوتهای بسیاری در ظاهر، گویش، لهجه، غذا و سنتها و حتی رسوم قومی یهودیان اسرائیل به چشم می خورد و شاید برای همیشه نیز برقرار بمانند. اقوام اشکنازی و میزراحییم، بافت بزرگتری را تشکیل می دهند که درون آنها، عوامل تمییز دهنده دیگری در جامعه یهودی اسرائیل به وجود آمده است. به طور کلی این عوامل، شامل عواملی مانند عوامل اقتصادی، وضعیت اجتماعی، آیین یهود و همبستگی سیاسی می شود. میزراحییم ها اکثرأ به طبقات پایینتر اجتماعی و اقتصادی جامعه اسرائیل تعلق دارند و معمولاً به نوع رفتار تبعیض آمیز اشکنازی ها - که قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند - معترض هستند و در نتیجه عموماً در کنار گروههای فاقد قدرت راست گرا قرار گرفته اند. اشکنازی ها که اغلب خواستگاه خود را در به وجود آمدن حزب

صهیونیست کارگر، در اواخر قرن نوزدهم می‌دانند، مدتها است که قدرت سیاسی و اقتصادی را در بر گرفته‌اند. نمونه بارز این امر، نقش مداوم و همیشگی حزب کارگر اشکنازی در به دست آوردن بیشتر کرسیهای حزب در مجلس از سال ۱۹۴۵ تا انتخابات ۱۹۷۷ بوده است. تفاوت‌های فکری و عقیدتی نیز بین این دو قوم وجود دارد. (البته گفتنی است) این تفاوتها به سالهای اولیه اسکان «یهودیان اروپایی» در فلسطین باز می‌گردد. میزراحییم‌ها اصولاً در درون خود جنبشهای عقیدتی متفاوتی ندارند، اما اساساً به دو گروه ارتدکس (که عموماً با نام «هزیدیک» مطرح می‌شوند) و گروه بزرگتر غیر ارتدکس تقسیم می‌شوند (البته گروه غیر ارتدکس به دو بخش اصلاح طلب و محافظه کار تقسیم می‌شود).^۵ ابتدای شروع جنبش صهیونیستی، هنگامی که میزراحییم‌های ساکن فلسطین دریافتند که تعداد آنها به علت مهاجرت آلیاس‌ها از اروپا فزونی یافته است، اشکنازی‌ها را مورد مخالفت قرار داده و ادعا می‌کردند که فقط آیین و مراسم میزراحییم‌ها، پیروی صحیح از یهود است. روشن است که این نوع تفکر راه به جایی نبرد و در حقیقت، عکس این حالت پیش آمد. به عبارت دیگر، یهودیان اروپایی اسرائیل تلاش کردند میزراحییم‌های ساکن خاورمیانه را به عنوان بخشی از تلاش برای غربی کردن ملت اسرائیل سرکوب نموده و خط مرز هویتی مشخصی بین یهودیان غربی و یهودیان عرب شرقی ترسیم نمایند.^۶ امروزه این تقسیم قومی یا به عبارت دیگر، «حس غربت»، تغییر زیادی نکرده است. البته در سالهای اخیر با پیدایش و موفقیت زیاد حزب سیاسی حاکم میزراحییم به نام شاس (Shas)، قدرت بیشتری به دست آورده است.

تفاوت‌های مشهودی از نظر اجتماعی-اقتصادی بین اشکنازی‌ها و میزراحییم‌ها دیده می‌شود. به گفته یکی از کارشناسان اسرائیل، میزراحییم‌ها گروهی «تقریباً حاشیه نشین» هستند که از یک طرف بین فلسطینی‌ها (که چه به عنوان شهروند اسرائیل و چه غیر شهروند، در هر حال، گروه حاشیه‌ای تلقی می‌شوند) و از طرف دیگر گروه حاکم اشکنازی قرار گرفته‌اند.^۸ اگرچه اطلاعات دقیقی در مورد سطح درآمد و استاندارد زندگی در بین اعضای این دو جامعه در دست نیست، اما درآمد هر ساله میزراحییم‌ها دو سوم درآمد اشکنازی‌ها تخمین زده می‌شود.^۹ میزراحییم‌ها تمایل بیشتری به زندگی در مناطق کم درآمد دارند، به مدارس

سطح پایین تر می روند و بیشترین درصد طبقه کارگری و فقیر را تشکیل می دهند. همچنین بیشترین تعداد زندانیان و مجرمین یهودی اسرائیل از این گروه هستند. علی رغم این واقعیت که نزدیک به یک چهارم همه از دواجهای یهودیان به صورت بین گروهی است، با این حال به لحاظ اقتصادی و فرهنگی، بین این دو گروه هنوز فاصله زیادی وجود دارد. نزدیک به ۲۵ درصد فارغ التحصیلان دبیرستان از میزراخیم ها هستند، در حالی که این آمار برای اشکنازی ها ۴۵ درصد است. از آنجایی که سطح سواد مدارس میزراخیم ها پایین است، تنها بیست درصد جمعیت دانشجویی اسرائیل را میزراخیم ها تشکیل می دهند و این در حالی است که این آمار برای اشکنازی ها بیش از هفتاد درصد است و نیز تعداد بسیار کمی از استادان دانشگاههای اسرائیل از گروه میزراخیم ها هستند. گرچه از اواسط دهه ۱۹۷۰ میزراخیم ها به پیشرفتهای اقتصادی - اجتماعی زیادی در جامعه اسرائیل دست یافته اند، این دستاوردها در مقایسه با دستاوردهای اشکنازی ها (دو حالت داشته اند، یعنی اینکه) یا بیشتر در زمینه های تحصیلی، موقعیتهای شغلی و درآمد بوده اند و یا اینکه در زمینه هایی بوده است که اهمیت اجتماعی آن چندان به چشم نمی آید مانند ارتقای درجات نظامی و یا تملک مغازه های کوچک و کسب و کار کم درآمد.^{۱۰}

درحقیقت اگر بخواهیم نسل اول مهاجران یهودی را که از کشورهای مختلف خاورمیانه آمده بودند - با نسل دوم مهاجران مقایسه کنیم، خواهیم دید که تفاوت سطح درآمد بین نسل دوم میزراخیم ها و اشکنازی ها افزایش یافته و درصد نسل دوم میزراخیم ها که تن به کارهای سخت و دشوار می دهند، دو برابر بیشتر از نسل اول میزراخیم ها است.^{۱۱} همچنین تفاوت در سطح تحصیلات، قدرت خرید، محل سکونت و سطح زندگی، عواقب فرهنگی و سیاسی دیگری به همراه داشته است. میزراخیم ها نسبت به تفاوتی که بین خود و اشکنازی ها در پیشینه تاریخی، میزان وابستگی به یهودیت، کتابهای درسی و رسانه های گروهی و حتی نوشته های روشنفکران اشکنازی قایل هستند (و یا وجود دارد) ابراز نارضایتی می کنند.^{۱۲} مثلاً چندی است که تعدادی از روشنفکران اسرائیلی (که همگی اشکنازی هستند) آشکارا این پرسش را مطرح می کنند که اسرائیلی بودن چه معنایی دارد؟ ایشان کتابهایی را در مورد

«بحران هویت» به چاپ رسانده‌اند. گرچه اغلب آنها به روشنی این نکته را بیان نمی‌کنند، اما پرداختن به معضلات و هویت‌های میزراحی‌ها به وضوح، عنوان می‌کند که میزراحی‌ها در تشکیل هویت مشترک اسرائیلی، نقشی ندارند.^{۱۳} بدتر از همه این است که این مسئله به صورت تلویحی، نقش میزراحی‌ها را کم‌رنگتر می‌کند. هجوم عظیم یهودیان اشکنازی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ که در پی فروپاشی شوروی سابق انجام شد، تنها حس در حاشیه بودن میزراحی‌ها را تشدید کرده است. این مسایل، عواقبی را برای گرایش‌های سیاسی میزراحی‌ها در پی داشته است. بیشتر مهاجران میزراحی‌ها ابتدای دهه ۱۹۵۰ به اسرائیل آمدند که در این زمان، اشکنازی‌ها تسلط خود را بر بسیاری از سازمان‌های ملی و اقتصادی شامل سازمان‌های اداری و وزارت دفاع اسرائیل تثبیت کرده بودند. بیشتر میزراحی‌ها از آغاز، توسط کارکنان اداری اشکنازی با بدرفتاری‌هایی مواجه شدند که یکی از آنها ضد عفونی کردن با DDT پیش از ورود به کشور بود و در نتیجه خود را از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جامعه اسرائیل طرد شده یافتند.^{۱۴} آنها مسلط بودن حزب کارگر اشکنازی - راعلت گرفتاری‌های خود می‌دانستند این حزب گرایش سوسیال دموکرات داشت. تقریباً دو دهه طول کشید تا مهاجران میزراحی‌ها قوانین بازی سیاست اشکنازی را در اسرائیل بشناسند. از آن زمان به بعد آنها با اطمینان کامل وارد صحنه سیاست شدند و آرای خود را مخالف حزب کارگر و موافق حزب راست به صندوقها ریختند. سپس ما شاهد شروع خوب «لیکود» در سال ۱۹۷۷ و حزب مذهبی «شاس» در سال ۱۹۸۴ بودیم. (حزب شاس در اواخر سال ۱۹۸۳ تشکیل شد)^{۱۵} حزب شاس به عنوان یک پدیده نو در سیاست اسرائیل مطرح شد. این حزب سیاسی، منافع جامعه میزراحی‌ها را به طور گسترده‌ای دنبال می‌کرد.

برای میزراحی‌ها که خود را بیشتر در حواشی سیاسی، فرهنگی و زندگی اقتصادی اسرائیل حس می‌کردند، حزب شاس ابزار قدرتمندی برای ابراز وجود یکپارچگی اجتماعی به شمار می‌رفت و هم‌اکنون نیز این وظیفه را بر عهده دارد. از زمان ورود این حزب به صحنه سیاسی اسرائیل با به دست آوردن چهار کرسی در کنیست (Knesset) یا مجلس اسرائیل، پیشرفت این حزب، هم پایدارتر و هم خیره‌کننده‌تر بوده است. در سال ۱۹۸۸ و ۱۹۹۲، این

حزب، شش کرسی در کنیست به دست آورد. همچنین در سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ به ترتیب ده و هفده کرسی را از آن خود کرد.^{۱۷} این موفقیت بیشتر به خاطر توجه این حزب به توده های کم درآمد میزراحییم بوده است، بخصوص در مورد شهرهای کوچک و مناطقی که حزبهای سیاسی بزرگتر مانند «لیکود» و حزب کارگر در مقایسه با تل آویو و بیت المقدس طرفداران چندان پروپا قرصی ندارند. با تسلط گروه شاس در پستهای کلیدی کابینه، مانند وزارتخانه های کار، کشور و امور مذهبی، رهبران شاس موفق شده اند تا بودجه دولت را به سمت بسیاری از حوزه های انتخاباتی خود سوق دهند تا احتمال برگزیده شدن دوباره خود را تقویت کنند. آنها حتی خواستار تقویت رابطه شان با اعراب بادیه نشین اسرائیل هستند که ارزشهای سنتی و قومی مشترکی با رهبران این حزب دارند.^{۱۸} به علاوه حزب شاس شبکه گسترده ای از مدارس و سمینارهای مذهبی را تحت کنترل دارد که هریک از آنها به عنوان پایگاههای بزرگ داوطلبان برای کمک در هر انتخاباتی به کار می آیند و در تمام سال، سمینارهای تبلیغ مذهبی توسط حزب شاس برگزار می شود تا میزان «بازگشت کنندگان به ارتدکس» (بالی نشروا) را گسترش دهند.^{۱۹} بدیهی است تهدید مداوم هر دو گروه اشکنازی ها و میزراحییم ها از جانب یک نیروی کاملاً اجنبی و حتی دشمن نژادی آنها به نام اعراب فلسطینی، موجب شده است که تا حد زیادی امکان تنشهای نژادی میان یهودیان اسرائیلی کم شود. بنابراین، علی رغم نارضایتی میزراحییم ها، این افراد تقریباً همگی به طور واحد مفهوم «میزاگ لویوت» به معنای ائتلاف تبعیدیها، را پذیرفته اند و ترجیح داده اند که با طبقات حاکم اشکنازی ها یکی شوند.^{۲۰} میزراحییم ها در موقعیت میانه ای بین گروه حاشیه ای فلسطینی و حزب حاکم اشکنازی قرار دارند و بیشتر خود را با اشکنازی ها و دستگاه حکومتی اسرائیل متحد ساخته اند.^{۲۱}

به عقیده بسیاری از ناظران، یکی از دلایل اصلی موفقیت انتخاباتی مستمر حزب شاس در میزراحییم ها، داشتن نقش بیشتر در جریان امور اسرائیل و اجتناب از دور ماندن از روند امور بوده است.^{۲۲} بسیاری از میزراحییم ها فقط به یکی شدن و همبستگی اکتفا نکردند و به طور چشمگیری به مقامات سیاسی بالاتر راه یافتند. یک نمونه بارز «دیوید لوی» مراکشی بود

که به سمت وزیر سابق امور خارجه اسرائیل انتخاب شد. حزب حاکم اشکنازی به عنوان یک نهاد سیاسی، اغلب به مبارزات تبلیغاتی در جهت بهتر کردن معیشت و بالا بردن سطح زندگی سفاردین ها مبادرت کرده اند. این تبلیغات، در مورد طرحهایی مانند ایجاد اشتغال، تعلیم و تربیت، یارانه و مستمری و نیز اشغال پستهای بالای کشور، بخصوص در کابینه است.

همگام با مسئله اشکنازی ها و سفاردین ها و جنبه های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن، بحث جدیدتری نیز در اسرائیل در مورد ماهیت دقیق هویت ملی اسرائیلی وجود دارد. شاخصه های عمومی این مناقشه، حول محور نقش مناسب مذهب (یهودیت) در تشکیل هویت اسرائیل می گردد.^{۲۳} افزایش فزاینده حق سیاسی در سالهای اخیر که با افزایش بی سابقه سرعت ساخت و ساز خانه های جدید در سرزمین فلسطین همزمان شده موجب تشدید مناقشه طولانی بر سر رابطه صهیونیسم به عنوان یک جنبش ملی و یهودیت به عنوان یک مذهب شده است. پرسشهایی مانند اینکه «اسرائیلی بودن چه معنایی دارد؟» و یا پرسش اساسیتر دیگری که «یهودی چه کسی است؟» بحث اصلی روشنفکران اسرائیلی را تشکیل می دهد.^{۲۴} این پرسشهای هویتی، نتیجه کاوشهای گسترده درونی بود که به دنبال شوک روانی جنگ سال ۱۹۷۳ مطرح شد. به گفته یک دانشمند اسرائیلی: «با شکست جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳، تصویر نظامهای چپ که احساس امنیت بسیاری از اسرائیلی ها بر آن استقرار یافته بود، فرو ریخت و حس عمیق اضطراب و تشویش، اسرائیل را فرا گرفت. اهمیت این بحران از آن رو بود که ملت اسرائیل به سرعت از یک وضعیت به ظاهر تثبیت شده، وارد کشمکشی همه جانبه برای ماندگاری و بقا می شد... در این دوران اسرائیلی ها با خود واقعی، هویتی در هم شکسته و بیگانگی فرهنگی خودرویارو شدند و این، نخستین باری بود که آنها مجبور بودند به آینه واقعیتها چشم بدوزند.»^{۲۵} خط سیر تاریخی که اسرائیل از آغاز تاکنون پیموده است، بحث دیگری است که حایز اهمیت بسیار است. از ابتدای شکل گیری اسرائیل، مسئله حساس نقش یهود در فرآیند سیاسی این کشور و تعریف دقیق یک یهودی کنار گذاشته شده است تا از فروپاشی و ائتلاف شکننده حزبهای مختلف صهیونیستی که برای به وجود آمدن کشور مبارزه می کردند جلوگیری شود. این، دقیقاً دلیلی است بر اینکه چرا

اسرائیل هنوز یک قانون اساسی مدون ندارد؛ گرچه پس از بیش از نیم قرن، ممکن است هیچگاه دست به تدوین قانون اساسی نیز نزند. اکنون پس از جنگهای بسیار، قدرت نظامی اسرائیل و امنیت تضمین شده‌ای را که در اذهان عمومی به همراه آورده، بار دیگر مسئله هویت و بودن مطرح شده است. بحثهای جاری متخصصان اسرائیلی از بسیاری جهات، گویای یک طرح ملی است و زمان آن رسیده است که صهیونیسم و هویت اسرائیلی بتواند با اطمینان کامل به خود آزمایی بپردازد. شکل‌گیری این گونه بحثها در حالی که همچنان فلسطینی‌ها مفهوم هویت اسرائیلی را به طور کامل رد می‌کنند، همان گونه که اسرائیلی‌هایی هم در مورد هویت فلسطینی‌ها چنین می‌کنند. بیانگر احساس امنیتی است که (متخصصین اسرائیلی طرفدار این قضیه) در این مورد بدان رسیده‌اند.

هویت ملی فلسطین

اما در مورد فلسطینی‌ها، از دست دادن سرزمین، عامل مهمی برای همبستگی بود و «اتحاد بیشتری» برای آنها به ارمغان آورد. تقسیمات داخلی فلسطینی‌ها عمیقتر و (اغلب) ناشی از اختلاف در وابستگی مذهبی، وضع اقتصادی و محل سکونت آنها بود. برخی از مشخصه‌های بارز هویت فلسطینی عموماً عبارت بوده‌اند از: سکولاریسم، طبقه متوسط و عامل «محل سکونت» که هنوز به همان صورت باقی مانده است، در سالهای اخیر شاهد تغییر اندک، اما محسوس در سایر جنبه‌های هویت فلسطینی بوده‌ایم. بیشتر این تغییر نیز عملاً به دلیل کاهش بیش از حد مشروعیت طرفداران اولیه هویت فلسطین، یعنی اشخاص سرشناس و صاحب نفوذ فلسطینی و سازمان آزادیبخش فلسطین بود. زیرا آنها خود را با قضاوت‌های اولیه به عنوان نمایندگان قانونی مردم فلسطین مطرح می‌کردند.^{۲۶} از نظر ملت‌ها و گروه‌های مردم، سازمانها اغلب نقشهای مهم و مشخص‌کننده‌ای در شکل‌گیری و تأثیرگذاری بر روی هویت ملی تمامی ملت‌ها و اقشار مردم دارند. چنین نهادهایی ممکن است اجتماعی (مانند خانواده، محله، نهادهای مذهبی، گروه‌های خودگردان و غیره) و یا سیاسی (نهادهای دولتی، احزاب سیاسی و مانند آن) باشند. این نهادها با هر عنوان و عملکردی، اغلب با هویت ملی، رابطه

یکدیگر را تقویت کرده و همزیستی متقابل و تأثیر گذار دارند.^{۲۷} برای فلسطینی‌ها که - به واسطه پیدایش کشور اسرائیل، اخراج از کشور و تبعید و زندگی تقریباً دائمی در چادرهای پناهندگان - مسئله ملیت رنگ باخته است، سازمانهای سیاسی و اجتماعی نقش به مراتب مهمتری در شکل‌گیری و بیان هویت ملی ایفا می‌کنند. این سازمانها برای خیلی از فلسطینی‌ها تنها نمود قابل لمس از ماهیت هویت ملی به شمار می‌آیند.^{۲۸} در عوض، تغییراتی که در سازمانهای فلسطینی به وجود آمد - مخصوصاً افزایش و یا کاهش محبوبیت آنها - اغلب موجب تغییرات وسیعتری در هویت ملی مردم فلسطین شد. بعداً اشاره خواهد شد که حس هویت که بعد از سال ۱۹۶۷، منجر به حاکمیت نسبی سیاست فلسطینی توسط سازمان آزادیبخش فلسطین شده بود، در اواخر دهه ۱۹۸۰ دستخوش تغییرات بنیادینی شد. تأثیر دگرگون‌کننده انتفاضه بر هویت ملی فلسطین، ابتدا به شکل‌گیری یک گروه روشنفکر مخالف در سازمان آزادیبخش فلسطین انجامید و به دنبال آن، به پیدایش سازمان حماس منجر شد. از سال ۱۹۹۲، یعنی زمانی که پیمان اسلو امضا شد، چند دستگی و نامطمئن بودن فلسطینی‌ها در مورد هویت ملی‌شان در اختلاف عمیق بین دو سازمان اصلی فلسطین، یعنی حماس نمایان شد. همچنین تعدادی از سازمانهای مدنی فلسطینی از اواسط دهه PNA ۱۹۹۰ تا اواخر آن تشکیل شدند، گرچه روشن نیست که تأثیرات درازمدت این گروهها در جهت تثبیت هویت ملی فلسطین تا چه حد بوده است.^{۲۹} به هر حال، انتفاضه و پی‌آمدهای آن که مهمترین آن امضای پیمان نامه اسلو بود، برای فلسطینی‌ها بسیار سرنوشت ساز است به علاوه باید گفت که شورش، هم نتیجه تغییرات بود و هم عاملی برای تغییر بیشتر در داخل ساختار جامعه فلسطینی، سازمانهای فلسطینی و هویت فلسطینی. نتایج فزاینده این تغییرات، هنوز مشخص نیست، زیرا نیروهای انتفاضه هنوز به تکامل نرسیده‌اند. بدیهی است هویت فلسطینی در کشاکش تغییر قرار دارد و چنانچه منجر به تعریف جدیدی نشود، مسلماً تغییر محور اساسی به همراه خواهد داشت. پیش از تحلیل عوامل و عواقب تغییرات در هویت فلسطینی، صحبت از پراکندگی مستمر فلسطینی‌ها در سرزمینهای دیگر و در داخل سرزمینهای اشغالی، ضروری به نظر می‌رسد.

فلسطینی‌ها با توجه به محل اقامتشان به چند گروه مختلف تقسیم می‌شوند. البته عده‌ای نیز خارج از سرزمین تاریخی فلسطین زندگی می‌کنند. نزدیک به شصت درصد از ۷,۷ میلیون نفری که خود را فلسطینی می‌دانند در حال حاضر در خارج از محدوده‌ای که قبل از سال ۱۹۴۷ فلسطین نامیده می‌شد زندگی می‌کنند. (جدول شماره ۱) از این تعداد تاکنون بیشترین تعداد، یعنی ۳۳,۵ درصد در اردن زندگی می‌کنند و بقیه در سراسر جهان عرب و مناطق دیگر پراکنده‌اند. کسانی که داخل فلسطین زندگی می‌کنند تقریباً دوازده درصد یا قریب به ۹۵۰ هزار نفر در محدوده اسرائیل زندگی می‌کنند به عنوان شهروندان اسرائیلی به حساب می‌آیند. به گفته یکی از شهروندان فلسطینی اسرائیل «عرب‌های یهودی-اسرائیلی نسبت به دو گروه احساس بیگانگی می‌کنند، یکی نسبت به فلسطینی‌ها و دیگری نسبت به اسرائیلی‌های یهودی غیر عرب».^{۳۰} ۲۹ درصد باقیمانده در سرزمینهای اشغالی زندگی می‌کنند که از این میان ۱۷,۸ درصد در کرانه باختری رود اردن و ۱۰,۸ درصد در نوار غزه زندگی می‌کنند. از کل جمعیتی که در سرزمینهای اشغالی زندگی می‌کنند (طبق آمار سال ۲۰۰۰ تقریباً ۱۶۶۲۰۰۰ نفر در کرانه باختری رود اردن و ۱۱۶۳۰۰۰ نفر در غزه) تقریباً ۲,۳ درصد چادرهای پناهندگان به سر می‌برند.^{۳۱} کاملاً طبیعی است که سکونت طولانی در کشورهای مختلف تا حدی نگرشها، امیال و هویت‌های متفاوتی را به ساکنین بومی منطقه می‌بخشد. زندگی در امان و یا ریاض، تفاوت فاحشی با زندگی در بیت‌الحم دارد که صد البته با سکونت در چادرهای پناهندگان در نوار غزه یا کرانه باختری رود اردن تفاوت‌های چشمگیری دارد.

فلسطینی‌ها تا حدی تمام مشخصه‌های یک ملت رانده شده را دارند و برای آنها فرقی نمی‌کند که به کجا هجرت کرده باشند و امتناع بیشتر کشورهای عرب از پذیرفتن آنها به عنوان یک شهروند و اعطای حق و حقوق به طور ناخواسته موجب تقویت هویت فلسطینی آنها شده است.^{۳۲} با این حال، زندگی در کشورهای دیگر به طور حتم اثراتی بر زندگی و هویت افرادی که در آن زندگی می‌کنند- از نظر پذیرش فرهنگ آن کشورها- خواهد گذاشت. به ویژه عدم تمایل مستمر اسرائیلی‌ها به گفت‌وگو در زمینه امکان بازگشت فلسطینی‌ها به

کشورشان، به این مسئله دامن می‌زند.^{۳۳} شکاف تدریجی و ظریف بین ادراک و جهان بینی کسی که در سرزمین مادری زندگی می‌کند و کسانی که واقعیت آن زندگی را هنوز تجربه نکرده‌اند، کمترین چیزی بود که فلسطینی‌ها تجربه کردند. پیگیری اتفاقات پس از بازگشت علاقه‌مندانه به وطن یا سعی در خبر سازی از راه دور مانند آنچه سازمان آزادیبخش فلسطین در سالهای تبعید در نظر داشت انجام دهد، با حضور در صحنه و تجربه واقعی بسیار متفاوت است. رهبری «بیرونی» فلسطین، به ویژه و نیز متحدانشان - بخصوص افراد صاحب نفوذ - با واقعیت زندگی در سرزمینهای اشغالی فاصله گرفته‌اند و توسط روشنفکران مخالف، خود را طرد شده می‌دانند که البته این نیز خود حاصل توسعه و تغییرات محلی بود. افزایش اقتدار روشنفکران مخالف فلسطینی در سیاست‌گذاریهای سرزمینهای اشغالی در دو بعد از جنبه‌های هویت فلسطینی متجلی شده است: یکی نوع طبقات اجتماعی جامعه فلسطینی و دیگری، توجه آن به مذهب. تقریباً ده تا دوازده درصد فلسطینی‌ها، مسیحی و بقیه، یعنی حدود نود درصد مسلمان سنی مذهب هستند. به لحاظ تاریخی، مسیحیان فلسطینی اغلب در شهرهای بزرگ زندگی کرده‌اند، بنابراین سطح و طبقه اجتماعی آنها به طبقه متوسط و متخصصین شهرنشین متعلق است. فلسطینی‌های مقیم نوار غزه که در مقایسه با کرانه باختری رود اردن از شرایط اجتماعی بالا و مناسبی برخوردار نیستند، اغلب مسلمان هستند. در سازمان آزادیبخش فلسطین، مسیحیان از آغاز از اقلیت برخوردار بودند که البته این مسئله را می‌توان در عقاید غیر دینی سازمان به خوبی مشاهده کرد.^{۳۴} در سالهای اخیر، با افزایش روشنفکران مخالف در سرزمینهای اشغالی، اسلام‌گرایان فلسطینی، طرفداران بیشتری در میان اهالی غزه یافته‌اند.^{۳۵}

در طول چند دهه اخیر، تغییرات اجتماعی - اقتصادی گسترده و عمیقی در جامعه فلسطین در جریان بوده است. طبقه صاحب نفوذ فلسطینی (اعیان) قدرت سنتی و وجهه اجتماعی خود را ازدست داده و جای خود را به طبقه جدید روشنفکران مخالف سپرده که عموماً جوان بودند و کمتر تاب تحمل اشغالگری اسرائیلی‌ها را داشتند. جامعه فلسطینی به طور سنتی از یک گروه کوچک روشنفکر، افراد صاحب نفوذ محلی و طبقه بزرگتر و وسیع‌تر

دهقانان بدون زمین، کارگران مزارع و ساکنین اردوگاههای پناهندگان تشکیل می‌شود. در قرن بیستم، عوامل زیادی (که از مهمترین آنها می‌توان به اشغال سرزمینها توسط اسرائیل، تبعیدهای اجباری، مهاجرت کسانی که توانایی و استطاعت مالی داشتند و نبود فرصتهای اقتصادی و منابع تحرک اجتماعی اشاره کرد) در مجموع، مانع پیدایش و گسترش طبقه متوسط بومی فلسطینی گردید. اصولاً جامعه طبقه متوسط ابتدا در مناطق شهری بزرگتر شرق بیت المقدس و بیت اللحم و تعداد کمی از آنها در اریحا و شهر غزه پدید آمده، در حومه آن اقامت گزیدند.^{۳۶} از ابتدا تا اواسط دهه ۱۹۷۰، روشنفکران مخالف به سرعت تمایلات سیاسی و قدرت بیانگری نقطه نظرات جامعه متوسط را به دست گرفتند. این انتقال، اساساً نتیجه غیر عمدی (و یا طبیعی) سیاستهای اقتصادی و تفکرات سیاسی اسرائیل در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه پس از سال ۱۹۶۷ بود. یعنی زمانی که اسرائیلی‌ها به طور مرتب، سرزمینهای فلسطینی‌ها را مصادره کرده و راه را برای کارگران روزمزد مهاجر از سرزمینهای مجاور جهت کار در مزارع و فعالیت اقتصادی بازگذاشتند. هر دو این عملکرد، قدرت وطن پرستی روشنفکران سنتی فلسطین و منابع تأثیر آنها در جوامع محلی را زیر سؤال برد و در عوض، نسل جدید فلسطینی بی سرزمین، اما با اعتماد به نفس، مطمئن و با قدرت بیان را به وجود آورد.^{۳۷} گشایش دانشگاههای مختلف در کرانه باختری (مانند Bir Zeit در سال ۱۹۷۲، بیت اللحم در سال ۱۹۷۳ و al Najah در سال ۱۹۷۷) فقط به تقویت مهارتهای سازمانی فلسطینی‌های جوان، امکان ایجاد تحرکات اجتماعی و مهمتر از همه، ایجاد حس «بودن» کمک کرد.^{۳۸} تا اواسط دهه ۱۹۸۰، روشنفکران مخالف فلسطین به در حاشیه نگه داشتن افراد با نفوذ سنتی و سازمان آزادیبخش فلسطین پرداختند که در آن زمان از لبنان فرار کرده و در تونس در تبعید به سر می‌بردند. در چنین شرایطی، شورش مردمی انتفاضه در اواخر سال ۱۹۸۷ شکل گرفت. در این بخش به بررسی عوامل شکل دهنده انتفاضه خواهیم پرداخت و در این مجال به اثرات انتقال شورش بر ساختار جامعه فلسطینی و هویت فلسطینی می‌پردازیم.

انتفاضه، مرحله جدیدی از ملی‌گرایی فلسطینی بود که در آن، هویت فلسطینی، شکل

محبوب و مردمی به خود گرفت. سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ را می‌توان «سالهای از دست رفته» نامید؛ سالهایی که به اقدامات سیاسی نظامی رهبران عرب به نمایندگی فلسطینی‌ها انجامید. سالهای حاکمیت سازمان آزادیبخش فلسطین که از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ طول کشید و به همان نسبت برای فلسطینی‌ها نا امید کننده بود. انتفاضه به معنای یک تغییر جهت کیفی در ساختار جامعه فلسطین و ابراز تمایلات مطلوب بود و یا به عبارت بهتر، بیان یاس عمومی مردم توسط گروه‌های جدید که تازه ظهور کرده بود. دور ماندن سازمان آزادیبخش از میهن، موجب به وجود آمدن فاصله احساسی و ذهنی در رهبری نافرجامی گشت که تغییرات بنیادین و اغتشاش را به همراه داشت. حتی جایگاه اجتماعی و ارزشی افراد سرشناسی که با سازمان آزادیبخش فلسطین همکاری نزدیک داشتند شدیداً تنزل یافت و نقش سنتی وطن پرستانه آنها جای خود را به هزاران کمیته مورد وثوق محلی به نام Lijan Shabia داد که در سراسر کرانه باختری و نوار غزه انجام وظیفه می‌کردند. با مرور تاریخ سیاسی معاصر فلسطین می‌توان دید که انتفاضه به انقلابی ناقص تبدیل شده. سازمان آزادیبخش فلسطین در مبارزه با اسرائیل این جنبش را از دیگران ربود و از این راه کوشید در راه ساختن یک کشور به نام حاکمیت ملی فلسطین به تلاش‌های خود جنبه قانونی بخشد. اما هیچ یک از گروه‌های آزادیبخش و حزب تازه شکوفا شده PNA نتوانستند به راحتی ساختار و هویتی را که انتفاضه به وجود آورده بود، کسب نمایند. نهضت انتفاضه که حدوداً از اواخر ۱۹۸۷ تا سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ شکل گرفت، فاقد ویژگی‌های یک جنبش متحد و یکسو بود. در حقیقت در یکی دو سال آخر انتفاضه این جنبش ماهیت خود را نشان داد و کمر به قتل اسرائیل و همپیمانان مظنون آنها بست. اما نتوانست آنقدر در اذهان فلسطینی‌ها تأثیر بگذرد که PNA خود کامه قادر به برطرف کردن آن نباشد. شرکت گسترده زنها و بچه‌ها در قیامهای محلی و کمک آنها به این منازعه ملی، ماهیت و حس وطن پرستی جامعه فلسطین را مورد چالش قرار داد و بدین وسیله، حقانیت رییس اصلی (قبیله) - که همان یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، باشد - تحت تأثیر قرار داده، آن را مشروع گرداند.^{۳۹}

می‌توان ادعا کرد که انتفاضه، شکل‌گیری هویت ملت فلسطین در سرزمینهای اشغالی

را مجدداً مورد تأکید و روشنگری قرار داد. ویژگیهای هویت فلسطین شاهد تغییرات اندکی هم بوده است: به عنوان ساکنین تاریخی فلسطین و به عنوان قربانیان استعمار صهیونیسم، خیانت عربها و سرانجام اقدامات سرکوب گرایانه اسرائیل و به عنوان سرباز وفادار در تلاش سازمان آزادیبخش فلسطین. سنگینی و فشار اشغال و سرکوب و همچنین ناتوانی سازمان آزادیبخش فلسطین موجب شد هویت فلسطینی بیشتر به وسیله شرایط موجود و به صورت سرسری تعریف شود. علاوه بر تمامی مشخصه های عمومی، فلسطینی بودن همچنین عبارت بود از: داشتن سرزمین اشغال شده، مورد ترحم کارفرمایان اسرائیلی بودن، تجربه قطع طولانی آب و برق، به خاطر بازرسیهای نظامی محلی همواره در عذاب بودن، محدودیتهای هفتگی و دور ماندن از خانه و محله به خاطر حکومت نظامی، تذکر روزانه در مورد همه چیز، پایین بودن سطح زندگی در مقایسه با شهروندان اسرائیلی، در دسرهای اداری در تمدید و معتبر کردن کارتهای شناسایی و سایر مدارک لازم و هر چیز دیگری که زندگی روزمره را به طور غیر قابل تحملی مشکل می سازد. تعریفی که نهضت انتفاضه از هویت فلسطینی ارایه می کند واقعگراتر و آگاهانه تر است. این تعریف بر سازمانهای سیاسی و وقایع تاریخی مبتنی نبوده، بیشتر بر اساس وقایعی است که زندگی روزمره فلسطینی ها را تحت تأثیر قرار داده است. پیمان اسلو جنبش آزادیبخش فلسطین و یا به طور مشخصتر، رهبری خارجی فلسطینی ها را قادر کرد که بار دیگر بر جامعه فلسطین کنترل داشته باشد که البته تحت نظارت شدید اسرائیلی ها انجام می گرفت. تأسیس حکومت خودگردان فلسطین قادر نشد نسبت به دوران PLO مشکلات و گرفتاریهای زندگی را برطرف سازد. پیمان اسلو فعالیتهای نهضت انتفاضه را متوقف کرد، اما مشکل مانند آتش زیر خاکستر باقی ماند و البته توانست پیشرفتهای نامحسوسی را در زندگی فلسطینی ها به وجود آورد. طولی نکشید که در اواخر دهه ۱۹۹۰ آتش فلسطینی ها بار دیگر شعله ور شد. در اواخر سال ۲۰۰۰ نهضت انتفاضه الاقصی شکل گرفت.

دومین قیام نیز مانند نخستین انتفاضه در پاسخ به برآورده نشدن انتظارات و سرکوب فزاینده مقامات اشغالگر اسرائیلی و همچنین به دلیل بی کفایتی رهبری حکومت خودگردان

فلسطین در بهبود بخشیدن به اوضاع وخیم زندگی روزمره و پایان بخشیدن به اغتشاشات و خشونت فزاینده حماس و جهاد اسلامی که در پی داشت، صورت گرفت. در حال حاضر، شکستهای متعدد رهبری خارجی همچنین به بی اعتبار شدن مواضع ایدئولوژیکی و گرایش به ملی گرایی غیر مذهبی آنها منجر شده است. از سوی دیگر، گرایش بسیاری از روشنفکران مخالف که در مواضع برتری قرار داشتند، بیشتر به سمت اسلام سیاسی بوده است. اسلام همواره به عنوان عنصر اساسی هویت فلسطینی ها و محرک اصلی بسیج بر ضد اشغال اسرائیلی ها بوده است. با این حال تا اواخر دهه ۱۹۷۰ و همچنین دهه ۱۹۸۰ نتوانست خود را از زیر نفوذ ملی گرایی غیر مذهبی سازمان آزادیبخش فلسطین بیرون کشد و به طرق مختلف به سیر تحولات جاری در سرزمینهای اشغالی شکل دهد. در حقیقت، افزایش محبوبیت و توسعه اسلام سیاسی، ریشه در سالهای ۱۹۸۰ حتی زودتر دارد؛ یعنی زمانی که یک کشمکش عمومی نسبت به سیاسی کردن اسلام، خاورمیانه را پس از پیروزی اعراب در جنگ ۱۹۷۳ و انقلاب اسلامی ایران در بر گرفت. سرکوب وحشیانه غاصبان اسرائیل، ناتوانی آشکار سازمان آزادیبخش فلسطین، طنین اجتماعی- فرهنگی اسلام و توانایی های واقعی و فرضی مذهب برای محقق کردن وعده هایی که سازمان آزادیبخش قول داده بود به آنها جامه عمل بپوشاند، همه دست به دست هم دادند تا مشروعیت اسلام را به عنوان یک نیروی قدرتمند سیاسی تحکیم کنند. تعجبی نداشت که از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۷، یعنی از زمان شروع اشغال کرانه باختری و نوار غزه تا زمان ظهور انتفاضه تعداد مساجد در کرانه باختری از ۴۰۰ به ۷۵۰ و در نوار غزه از ۲۰۰ به ۶۰۰ افزایش یافت.^{۴۰} شاخه فلسطینی، سازمان اخوان المسلمین که در سال ۱۹۲۸ در مصر شکل گرفت برای مدت طولانی در سرزمینهای اشغالی فعال بود و در اواسط دهه ۱۹۸۰ شاهد افزایش قدر و منزلت خود همگام با مشکلات سازمان آزادیبخش فلسطین بود.^{۴۱} با این حال، شروع انتفاضه، سازمان اخوان المسلمین را نیز به همان میزان سازمان آزادیبخش فلسطین، متعجب کرد. دو سازمان، ادغام شدند تا استیلای سازمانی خود را بر انتفاضه تثبیت کنند.

سازمان آزادیبخش فلسطین خواستار رهبری متحد انتفاضه بود که از اعضای غیر

مذهبی یا تقریباً همفکر با سازمان آزادیبخش فلسطین تشکیل می‌شد. از سوی دیگر، سازمان اخوان المسلمین، سازمانی موازی با نام حماس ایجاد کرد. حماس به معنای «شوق» که مخفف جمله وار «حرکت المقاومة الاسلامیه» یا جنبش مقاومت اسلامی است. همچنین سازمان کوچک و قدیمتر جهاد اسلامی که اساساً به عنوان یک شاخه تندروی حزب اخوان المسلمین به طور رسمی از سال ۱۹۸۰ شروع به کار کرد نیز این فرصت را در انتفاضه غنیمت شمرد تا پایگاه سیاسی و اجتماعی خود را گسترش دهد. تمام این سه هویت که شامل ULU، حماس و جهاد اسلامی می‌شوند به طور فعالانه‌ای در سازماندهی تظاهرات، اعتصابات و دیگر وقایع - که روی هم، انتفاضه را تشکیل می‌دهند- شرکت داشتند. از میان این سه، اعمال گروه جهاد اسلامی تاکنون خشونت‌آمیزترین بوده است. این سازمان، قیامها را به عنوان یک فرصت عالی برای انجام یک جهاد (در این جا کشتار) بر ضد اسراییل و اشغالگری آن می‌دانست. بیشتر اعضای این گروه دارای پیشینه طبقات متوسط در غزه بودند و بسیاری از آنها زمان زیادی را در زندانهای فلسطین به سر برده بودند و بر این اساس، با تجاری که داشتند افراطیتر عمل می‌کردند.^{۴۲} اما تنها افراط‌گرایی برای حفظ محبوبیت گروه جهاد اسلامی در خلال پیشرفت انتفاضه کافی نبود و با گذشت زمان برای جبران فقدان ایدئولوژی خود دست به راه انداختن حملات مشخصی به مواضع اسراییل زدند. حملات با نارنجک و بمب‌گذاری در ماشینها به همراه دیگر اقدامات، شکوه شهادت را زیر سؤال می‌برد و به تضعیف گروه جهاد اسلامی می‌انجامید، زیرا اقدامات تلافی‌جویانه اسراییلی‌ها را - البته با شدت بیشتر- به همراه داشت. اسراییلی‌ها اغلب (در پاسخ) به اخراج رهبران سازمان از کشور یا ترور متقابل آنها اقدام می‌کردند. (در حالی که آنها فهمیده بودند که افراطی بودن آنها تحت تأثیر حضور در زندان است)^{۴۳} در حالی که جهاد اسلامی- که در خلال انتفاضه شکل گرفته بود- به خاطر حملات مؤثر و مداوم اسراییلی‌ها ضعیف می‌شد، گروه حماس شکوفا شد و تدریجاً در سازمان اخوان گنجانده شد. یکی از دلایل اولیه برای افزایش محبوبیت حماس در مقایسه با جهاد اسلامی، هم در سراسر انتفاضه و هم بعد از آن انعطاف‌پذیری کاملاً از پیش تعیین شده و تمایل این گروه به همکاری با سایر نیروهای فلسطینی بوده است.^{۴۴}

این در حالی بود که گروه حماس باضدیت دینی جنبش آزادیبخش فلسطین و متعاقب آن، حکومت خودگردان فلسطین مخالف بود و پیمان اسلورا به عنوان خیانت به منافع فلسطین می دانست و در عین حال، بسیار مراقب بود از برخورد مستقیم در درون فلسطین جلوگیری کند و باعث جنگ داخلی نشود. حزب حماس همچنین موفق به پذیرش و به رسمیت شناختن توسط دولت خودگردان فلسطین که با موافقت اسرائیل به وجود آمده بود شد، بدون اینکه موضع خود مبنی بر انکار اسرائیل را رد کند و معتقد بود که یک کشور نیمه فلسطین در نوار غزه و کرانه باختری، تنها مقدمه ای برای تثبیت یک کشور اسلامی در مقام فلسطین است.^{۴۵} در همین زمان، توانایی حماس برای انجام نسبتاً موفق حملات خشونتبار بر ضد هدفهای اسرائیل در خلال انتفاضه در سال ۱۹۸۹ (۳۲ مورد آدم ربایی و کشتن سرباز اسرائیل) تنها توانست محبوبیت این سازمان را در میان فلسطینی ها بیشتر کند.^{۴۶} سرکوب روبه گسترش اسرائیل در پاسخ به انتفاضه مانند اخراج ۴۵۰ فعال اسلامی از فلسطین و لبنان در دسامبر ۱۹۹۲ تنها باعث سرسخت شدن گروه حماس و خشونت طلبی این گروه شد. حماس درست مانند ULU از طریق اعلامیه ها و اطلاعیه ها، فلسطینی ها را به عدم همکاری و نافرمانی مدنی در رابطه با مقامات اسرائیل تشویق کرد. همچنین حماس خواستار این شد که فلسطینی ها روابط اقتصادی خود را با کشور یهودی قطع کنند. می بینیم که حرکت در راستای جامعه فلسطینی موجب بهتر شدن وجهه حماس در میان فلسطینی های مسلمان شد. به طور خلاصه دهه ۱۹۹۰ با افزایش موج روشنفکران مخالف محلی و بومی و محبوبیت روبه افزایش حماس، شاهد تغییر تدریجی در میان هویت فلسطینی بود. به خاطر تأثیر انتفاضه، هویت فلسطینی، دیگر ماهیتی غیر دینی نداشت، بلکه یک مؤلفه اسلامی قوی پیدا کرده بود. چارچوب عملکرد انتفاضه، تنها سازمان آزادیبخش فلسطین و گروه فتح (بزرگترین و محبوبترین گروه PLO) نبود، بلکه بیشتر حول محور مسایل چادرهای پناهندگان، مساجد محلی و مدرسه ها و دانشگاه می گشت. از خیلی لحاظ انتفاضه منجر به انشقاق هویت فلسطینی نشد، بلکه لایه های اضافی، پیچیدگی بیشتری به این هویت بخشید. ماهیت از هم گسیخته انتفاضه خود بیانگر ابهام و نا اطمینانی است که در حال حاضر گریبانگر هویت

فلسطین شده است. از یک طرف فلسطینی‌ها شهروندان یا عوامل PNA هستند. که یک سازمان اداره کننده رسمی، مشخص و انتخاب شده است. از طرف دیگر، هنوز بیشتر در چادرهای پناهندگان به سر می‌برند و زندگی روزانه آنان به لطف مقامات اشغالگر اسرائیل بستگی دارد. ترکیب نهایی این هویت (دموکراتیک یا غیر دموکراتیک مذهبی و یا غیر مذهبی و یا ترکیبی از همه اینها) هنوز مشخص نیست، اما مسلم است که چنین موقعیتی، طبیعتاً به وسیله شرایط رایج در خود سرزمینهای اشغالی تعریف می‌شود.

شرایط موجود

وجود هویت‌های ملی در حال رقابت، زمینه را برای آنچه که در واقعیت زندگی رخ می‌دهد آماده می‌سازد. واژه «سرزمینهای اشغالی»، آنقدر استفاده روزمره پیدا کرده که اساساً آنچه آن بیان می‌کند (معنای اشغال) معمولاً نادیده گرفته می‌شود. امروزه پس از گذشت یک قرن از شروع منازعه اسرائیل و فلسطین. جدای از اینکه چه گروهی اول به این سرزمین آمده است و ادعاهای کدام گروه قابل قبول و کدامیک غیر قابل قبول است بحران ضرورتاً به سوابق بین گروه حاکم مطلق از یک طرف و جمعیت محکوم سرکوب شده در طرف دیگر تبدیل شده است. صرف نظر از چگونگی ابراز این هویتها و نیز صرف نظر از هرگونه دلیل برای اثبات وجود آنها، حقایق موجود و به ویژه قدرت آنان در تخریب فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها و انجام فعالیت را نمی‌توان نادیده گرفت.^{۴۷} در این بخش، شرایط موجود در سرزمینهای اشغالی دقیقتر مورد بررسی قرار می‌گیرد تا تصویر بهتری از مشکلات فلسطینی‌ها و چگونگی تبدیل این فشار و مشکلات به آغاز نخستین انتفاضه در ۱۹۸۷ ارایه شود. همچنین تغییراتی که از زمان حاکمیت فلسطین اتفاق افتاده است، دلایل بروز انتفاضه الاقصی که از سال ۲۰۰۰ آغاز شد و سرانجام عواملی که سبب کمک یا موجب به تعویق انداختن شانس موفقیت جهت یافتن راه حل مناسب برای کشمکش می‌شود، دارای اهمیت فراوان است و مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. پیشتر گفته شد که کشمکش فلسطین و اسرائیل ضرورتاً پیکار بین دو هویت ملی است که هریک اعتبار وجود دیگری را انکار می‌کند. حقیقت این است که از این دو

هویت، تنها هویت اسرائیلی است که به عنوان هویت حاکم و پیروز از لحاظ اقتصادی، نظامی و سیاسی مطرح شده است. در خلال این پیروزی، تصور ذهنی اسرائیلی‌ها مبنی بر اینکه فلسطینی حق زندگی در سرزمین موعود یهود را ندارد، هنوز تغییر نکرده است. این انکار حقوق فلسطینی‌ها برای ماندن در سرزمین مقدس یهود، خود را به صورت سه خط مشی کلی در برنامه اسرائیل در مورد فلسطینی‌ها نشان می‌دهد. نخستین خط مشی، کم کردن جمعیت فلسطین بوده است، یعنی کاهش تا حد امکان تعداد فلسطینی‌های مناطقی که تحت کنترل دولت اسرائیل قرار دارند که از ابتدای سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ و سپس از سال ۱۹۶۷ تاکنون ادامه داشته است. دومین خط مشی، جایگزینی بوده است، یعنی تشویق مستقیم و غیر مستقیم گسترش خانه‌های مسکونی یهودی در سراسر مرزهایی که فلسطینی‌ها در آن سکونت دارند یا در بلندیهای جولان که سوریه‌ای‌ها در آنجا زندگی می‌کنند، در حالی که فلسطینی‌های فاقد حق، به ترک سرزمین خود تشویق می‌شوند و جای آنها را اسرائیلی‌های محق می‌گیرند. سرانجام، سومین گزینه اسرائیل ناتوان کردن بقیه فلسطینی‌ها از طریق ناتوان کردن آنها به هر وسیله، مخصوصاً از طریق کنترل پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بوده است. تأثیر توأمان این سه خط مشی بر روی هم به ویژه از سال ۱۹۶۷ - زمانی که در سرزمینهای اشغالی اعمال شدند - موجب پدید آمدن انتفاضه از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳ گشت. زمانی که مشخص شد سازمان تازه تأسیس حکومت خودگردان از تغییر کیفی سیاست اسرائیل نسبت به فلسطین عاجز است انتفاضه الاقصی در سپتامبر سال ۲۰۰۰ رخ داد. راند ن فلسطینی‌ها از سرزمینهای بومی به سه روش انجام گرفت: بیرون راندن در حین جنگ، تشویق فلسطینی‌ها به رفتن با ایجاد جو سرکوب و تخریب خانه. شاید بیشترین تعداد فلسطینی‌ها در ابتدای تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، از سرزمین خود خارج شده اند، زمانی که حدود ۸۴۰ هزار فلسطینی از اسرائیل آواره شدند. گاهی توجیه اسرائیل برای این جابه‌جایی جمعیت، شگفت‌انگیز - که بقیه آنها یا داوطلبانه و یا به خاطر پاسخ به تشویق رهبران عرب انجام شد - یک حقیقت تاریخی می‌نمود.^{۴۸} اما در سالهای اخیر، نتیجه تحقیق دانشمندان معروف اسرائیل مانند بنی موریس به طور آشکار نشان می‌دهد که بیشتر

فلسطینی‌ها به خاطر ترس؛ اخبار دروغین از طریق رادیوهای اسرائیلی و یا ویران شدن روستاهایشان خانه‌های خود را ترک کردند.^{۴۹}

دومین موج مهم مهاجرت فلسطینی‌ها سه ماه بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ صورت گرفت که بیش از ۳۰۰ هزار فلسطینی مجبور به ترک نوار غزه و کرانه باختری شدند. از این تعداد ۱۲۰ هزار نفر برای دومین بار مجبور به ترک می‌شدند. آنها نزدیک به بیست سال را در اردوگاه‌های پناهندگان گذرانده بودند.^{۵۰} تلاش عمومی اسرائیلی‌ها برای ایجاد جو سخت و غیر قابل تحمل در سرزمینهای اشغالی بسیار به چشم می‌خورد، حساسترین و عادیترین کارهای روزمره مانند رانندگی، کشاورزی (که شغل اکثر فلسطینی‌ها است) یا تأمین اعتبار و مجوز کار (که برای رفت و آمد از سرزمینهای اشغالی به اسرائیل لازم است) بیشتر با کاغذ بازی و مراحل سخت و طولانی همراه است. زندگی در سرزمینهای اشغالی پر از خطر و گرفتاریها است و به زندان افتادنهای طولانی در پی دارد. تنبیه گروهی یا آزار و حمله ساکنان اسرائیل به ایشان، واقعی و قابل لمس است.^{۵۱} رفتار با فلسطینی‌ها به عنوان شهروندان درجه دوم، چیزی فراتر از نیاز اسرائیلی‌ها برای برقراری امنیت است. طبق گزارش وزارت امور خارجه آمریکا به نام گزارش وضعیت حقوق بشر در کشورها، فلسطینی‌هایی که زیر سلطه اسرائیل هستند در مقایسه با اسرائیلی‌هایی که در سرزمینهای اشغالی زندگی می‌کنند، هیچ‌گونه امتیازی در زمینه اموال شخصی و مسایل حقوقی مانند اسرائیلی‌ها دریافت نمی‌کنند.^{۵۲} عملکرد حقوقی اسرائیل در داخل سرزمینهای اشغالی که بیشتر آنها با دادگاه جنگی لاهه (Hague Regulations) در سال ۱۹۰۷ و چهارمین کنوانسیون ژنو در سال ۱۹۴۹ در تضاد است (که به حفظ حقوق افراد در زمان جنگ مربوط می‌شود) - طوری طراحی می‌شود که اسرائیل بتواند کنترل محض فلسطینی‌ها را در دست گیرد. همچنین اینها موجب خواهد شد که فلسطینی‌ها زمینها را تخلیه کنند و با مشخص شدن زمینهای دولتی، از کنترل این فلسطینی‌ها در خواهد آمد و به آژانسهای دولتی اسرائیل و ساکنان شهری اسرائیل سپرده خواهد شد.^{۵۳} در سال ۱۹۹۹، گزارش عفو بین الملل نشان داد که حدود ۳۵ درصد بیت المقدس شرقی مصادره شده است و دست کم نود درصد آن پیش از این

در مالکیت فلسطینی‌ها بوده است.^{۵۴} زندگی در سرزمینهای اشغالی، هیچ آسودگی ندارد و تنگناهای زیادی برای فلسطینی‌ها ایجاد می‌کند. برای بسیاری از فلسطینی‌ها، خطرات و اضطرابهای مهاجرت به خارج کمتر از ماندن و تحمل درد در داخل سرزمینهای اشغالی است. یکی از بزرگترین مشکلات زندگی در سرزمینهای اشغالی این است که ممکن است خانه آنها به وسیله مقامات اسرائیلی ویران شود. ویرانی خانه‌ها، یکی از روشهای بحث برانگیزی است که مقامات اسرائیل برای اخراج فلسطینی‌ها در قسمتهای مختلف این سرزمینها انجام می‌دهند.

براساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل: «از سال ۱۹۶۷، یعنی زمانی که اسرائیل کرانه باختری را اشغال کرد که در برگیرنده شرق بیت المقدس و نوار غزه نیز هست، هزاران خانه فلسطینی ویران شده است. بعضی از این خانه‌ها، قدمت زیادی داشتند این خانه‌ها قابل سکونت بودند و معمولاً چند خانواده به همراه بچه‌های زیادی در آنها زندگی می‌کردند. آنها به افراد ساکن در خانه پانزده دقیقه فرصت می‌دهند که تمام وسایل خود را جمع کرده و آنها را ترک کنند. کارگران ممکن است وسایل خانه را به خیابان بریزند یا در حالی که هنوز اثاثیه در خانه وجود دارد جلوی چشم اعضای خانواده بلدوزرها خانه را خراب می‌کنند. بقیه خانه‌ها خالی از سکنه هستند. برخی از خانه‌ها هنوز کاملاً ساخته نشده‌اند، اما نشان دهنده ثمره ماهها کار و تلاش و جمع کردن تمام پس انداز یک خانواده هستند.»^{۵۵}

مدتی کوتاه از الحاق بیت المقدس در سال ۱۹۶۷، مقامات اسرائیلی پنج هزار عرب ساکن منطقه را از خانه‌هایشان بیرون کرده، خانه‌هایشان را ویران ساختند تا بتوانند با امنیت و آسایش بیشتری به دیوار ندبه دسترسی داشته باشند. از سال ۱۹۶۷ تا سال ۱۹۷۴، تنها در کرانه باختری نزدیک به ۴۴۲۵ خانه فلسطینی ویران شده است. ۲۳۹۹ خانه دیگر نیز از سال ۱۹۸۷ تا سه ماه اول سال ۱۹۹۹ ویران شده است. تقریباً ۱۴۵۰۰ نفر شامل شش هزار کودک به خاطر این ویرانیها آواره شده‌اند.^{۵۶} در همین زمان، اخذ مجوز برای ساختن خانه‌های جدید در سرزمینهای اشغالی بسیار دشوار بود، به گونه‌ای که تنها ۲۹۵۰ نفر بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۹ توانسته‌اند این اجازه را کسب کنند.^{۵۷} برعکس، براساس گزارش

آماري سال ۲۰۰۰ اسراییل، تنها بین سالهای ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹، مجموع ۷۳۵۰ خانه در سرزمینهای اشغالی توسط غیر نظامیهای اسراییلی ساخته شده است. فقط در سال ۱۹۹۰ اسراییلی ها شروع به ساخت حدود ۲۵۱۰ ساختمان نمودند.^{۵۸} گزارش سازمان ملل که در اکتبر سال ۲۰۰۰ منتشر شد، حاکی از گسترش تخریب خانه های فلسطینی توسط ساکنان یهود و افزایش حملات اتفاقی وزارت دفاع اسراییل به تانکرهای آب روی بامهای منازل فلسطینی ها بود.^{۵۹} اخراج ساکنان فلسطینی از خانه هایشان در سرزمینهای اشغالی، همزمان با اسکان اسراییلی ها انجام می گیرد.^{۶۰} این اسکان مجدد به شکل تأسیس خانه های اسراییلی در سرزمینهای اشغالی، بلافاصله پس از اشغال در سال ۱۹۶۷ انجام شد. امروز حدود چهارصد هزار ساکنین اسراییلی در مناطق فلسطینی زندگی می کنند. (مراجعه به جدول ۲) ابتدا طرح سکونت براساس طرح Allon- که نام خود را از وزیر سابق کار با نام Yigael Allon گرفته بود- ریخته شد که این فرد خود را طرفدار اسکان یهودیان به شکل کمربندی حفاظتی در بلندیهای جولان و اطراف شرق اورشلیم می دانست. هدف اولیه، این بود که اخراج فلسطینی ها از مناطقتشان با نقل مکان اسراییلی ها و سکونت یهودیان استمرار یابد.^{۶۱} در پی پیروزی سال ۱۹۷۷، کابینه لیکود به سرعت سکونت و تمرکز جغرافیایی را شتاب بخشید. به جای تمرکز بر مناطقی که فلسطینی های کمتری در آنجا سکونت داشتند، اسکان، تعمدأ در مناطقی با جمعیت بیشتر فلسطینی انجام می شد و هدف این بود که کنترل اسراییل بر مناطق بیشتر شده و باز پس گیری این مناطق توسط فلسطینی ها سخت شود. علی رغم تغییر مکرر کابینه ها، این سیاست هنوز هم ادامه دارد. (جدول شماره ۲) اسکان یهودیان توسط اسراییل صرفاً تصاحب سرزمینهای اشغالی نبود. بیش از هر چیز دیگری هدف، تسلط بیشتر بر سرزمینهای اشغالی و ساکنین فلسطینی آن بود.

علاوه بر کنترل نظامی، این سکونتها به جهت آسان کردن دسترسی اسراییلی ها به دو منبع حیاتی و استراتژی، یعنی زمین و آب است. این موضوع با احداث جاده های بزرگ که اسراییل را به مناطق جدید مرتبط می سازد، به دست آمده است. این جاده ها، شهرهای اصلی عربی را در کرانه باختری مانند نابلس و رام الله دور می زند. اسکان جدید، ماشینهای نظامی

متعدد و استحکام بیشتری علاوه بر ساکنین تا دندان مسلح برای تثبیت قدرت اسرائیل به همراه دارد. شهر فلسطینی الخلیل (هبرون) مثال خوبی برای نشان دادن این مدعا است: «از آنجایی که هبرون، تنها شهر در تمام کرانه باختری است که یهودیان و اقعاً در میان اعراب زندگی می‌کنند. اسرائیلی‌ها کنترل بیست درصد شهر را در دست دارند تا بتوانند ۵۴۰ یهودی ساکن را مراقبت نمایند. این در حالی است که حدود بیست هزار از ۱۲۵۰۰۰ عرب - علیرغم کار یا زندگی در این مناطق - هنوز هم تحت کنترل اسرائیل قرار دارند.»^{۶۳} ساکنین هبرون به لحاظ «سیاسی» و «ایدئولوژیک»، کسانی هستند که به قسمتهای فلسطینی نشین نقل مکان کردند تا حقیقت را نشان دهند. در ابتدا تمام فعالیتهای اسکان یهودیان، ایدئولوژیکی بود و توسط یک گروه بنیادگرا که خود را گوش آمونیوم (Gush Emunim) به معنای هسته پایداری و ایمان)^{۶۴} می‌نامید، شکل گرفت. در سالهای اخیر قیمتهای ارزان ساخت و ساز، آب و امکان تهیه وام مسکن، بسیاری از افراد غیر ایدئولوژیک را نیز بر آن داشت که به این سرزمینها بیایند تا بتوانند از حمایت بی‌بدیل دولت برخوردار شوند.^{۶۵} امروزه تقریباً شصت درصد ساکنین، اسرائیلی‌های غیر ایدئولوژیک و افراد معمولی هستند که فقط به خاطر منافع مالی به این مکانها آمده‌اند. علاوه بر بیرون راندن فلسطینی‌ها و اسکان یهودیان، اسرائیلی‌ها توانستند کنترل سرزمینهای اشغالی را با تضعیف فلسطینی‌ها از لحاظ اقتصادی و سیاسی به دست آورند. پیشتر مشکلات سیاسی سرزمینهای اشغالی به شکل کنترل‌های شدید و اقدامات تندروانه مورد بررسی قرار گرفت. به کارگیری اقدامات سیاسی و نظامی به منظور نگه داشتن همیشگی نوار غزه و کرانه باختری در زیر خط توسعه اقتصادی طراحی شده بود.

خط مشی اشغالگرایانه، محدودیت در فعالیتهای ساخت و ساز و جنبشهای مردمی، به عدم رشد یا انهدام صنایع، خدمات رسانی و ساخت و ساز صنعتی در سراسر سرزمینهای اشغالی منجر گردید و تنها کشاورزی، آن هم به شکل محدود به عنوان تنها فعالیت اقتصادی رایج در این مناطق باقی ماند. در عوض گسترش اسکان یهودیان در سراسر سرزمینها و توسعه سریع اقتصاد در داخل اسرائیل موقعیتهای شغلی بسیاری را برای فلسطینی‌های داخل

اسرائیل فراهم آورد. تا سال ۲۰۰۰، ۱۲۵ هزار فلسطینی به عنوان کارگران روز مزد در اسرائیل استخدام شدند. ۶۰ هزار نفر آنان مجوز کار داشتند، در صورتی که بقیه بدون مجوز، کار می کردند.^{۶۶} وابستگی اقتصادی فلسطینی ها به اسرائیل موجب شده است که اسرائیلی ها به منظور کنترل جمعیت، راه را به روی فلسطینی ها ببندند. همچنین وضعیت جاده ها که بیشتر بدان اشاره شد، موجب تجزیه اقتصادی فلسطینی ها و عدم تمرکز اقتصادی و رشد آنها گردید. تلاشها برای کاهش رشد اقتصادی فلسطینی ها اشکال مستقیم و آشکاری را نیز به خود گرفت. به عنوان مثال، در موارد بسیاری، مقامات اسرائیلی مانع فعالیت ماهیگیران و کشاورزان و برداشت محصول از نوار غزه تا کرانه باختری رود اردن به منظور صادرات گردیدند.^{۶۷} به همین دلیل، ساکنین نوار غزه و مخصوصاً کرانه باختری، همواره از فقر زیاد رنج برده اند. طبق گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۶، ۴۶ درصد ساکنین غزه پایین خط فقر بوده اند و این رقم در سال ۱۹۹۸ حدود ۳۷٫۲ درصد کاهش یافت، در حالی که میزان فقر در کرانه باختری از ۱۷٫۵ درصد به ۱۵ درصد در همین زمان رسیده بود (مراجعه به جدول شماره ۳). همچنین حدود ۲۳٫۲ درصد از فلسطینی های داخل مرز در این گروه طبقه بندی می شدند. براساس گزارش سازمان ملل تا سال ۲۰۰۱ به علت ماهها جنگ و درگیری پیاپی بین نیروهای فلسطین و اسرائیل در خلال انتفاضه الاقصی و بسته شدن طولانی مرزها و بیکار شدن ۱۲۵ هزار فلسطینی روزمزد که زندگی خود را از طریق کار در اسرائیل می گذراندند، نرخ فقر فلسطینی ها به ۳۲ درصد افزایش یافته و ۳۸ درصد از کارگران روزمزد بیکار شده اند. (جدول شماره ۳)^{۶۸} چنین بود شرایطی که هر دو انتفاضه در آن شکل گرفت. زندگی برای هزاران فلسطینی که در این شورش شرکت کرده بودند چندان امیدوار کننده نبود. روزگار آنان با تهدید، ترس، تبعیض، فقر، بیچارگی و در ماندگی همراه بود. دسترسی به مراکز درمانی و جمع آوری زباله و بهداشت برای فلسطینی ها امری دست نیافتنی و لوکس به حساب می آمد و در نتیجه، یأس و ناامیدی، آنان را مجبور کرد که دست به سنگ بزنند.

مانند تمام انقلابهای خودجوش، هر دو انتفاضه مسیر خود را طی کردند، سمبلهای

خود را به وجود آوردند، شهدا دادند و رهبران تعیین کردند و عاقبت فلسطینی‌ها این شانس را به کسانی دادند که آماده بودند تا از این فرصت استفاده کرده، اسرائیلی‌ها را مورد تهدید قرار دهند. بودند بسیاری که بی‌گناه درگیر این مسئله شدند.^۹ کنترل انتفاضه به دلیل ماهیت مردمی و توده‌ای آن عملاً برای اسرائیل غیر ممکن شد. از این رو ناگزیر اسرائیلی‌ها دست به دامان دشمن دیرینه‌شان، یعنی سازمان آزادیبخش فلسطین شدند که به طور غیر قابل تصویری ضعیف شده بود و نمی‌توانست شورش همگانی را مهار کند. در این فرآیند، سازمان آزادیبخش فلسطین قصد داشت روابط خود را با مردم تقویت و وضعیت خود را تثبیت نماید. تاکنون دامنه وسیع این انقلاب و نوع عملکرد دولت اسرائیل در پاسخ به آن، بسیاری از شهروندان اسرائیلی را به فکر کردن به این پرسش وا داشته که آیا این دولت اصلاً توانایی اداره و نگهداری این سرزمینها را دارد یا خیر؟ چنین به نظر می‌رسد که روش جایگزین صلح بسیار پر هزینه و خشونتبار و مغایر با اصول و اهداف اولیه صهیونیسم است. این بی‌خردی باید جایی تمام می‌شد. صلح به عنوان تنها راه حل، جذاب و حیاتی به نظر می‌رسید. در باتلاقی که سرزمینهای اشغالی در آن فرو رفته بودند.

نتیجه‌گیری

ماهیت و علت اصل کشمکش اسرائیل و فلسطین به انکار هویت ملی هر طرف توسط طرف مقابل مربوط می‌شود. برای اکثریت اسرائیلی‌ها، هویت فلسطینی وجود ندارد. در مورد فلسطینی‌ها نیز وضع به همین منوال است. بنا به حوادث تاریخی و جغرافیایی سرنوشت دو ملت اسرائیل و فلسطین به یک سرزمین گره خورده است. هریک از طرفین کوشیده است دلایلی برای مالکیت و کنترل خود بیاورد. تداوم این کشمکشها، نه تنها به منزله گفت‌وگویی است که شنونده‌ای ندارد، بلکه به اغتشاش و خشونت بیشتر منجر شده و هدف آن تحقیر و تنفر دشمن است تا زندگی و حیات خود را در آن منطقه رها کند. گذشت زمان تا حدی، پرده از واقعیات این کشمکشها برداشته است. به بیان دیگر، زخمهای پیشین دوباره سرباز کرده‌اند و خاطرات و اعمال بد گذشته، همان‌گونه باقی مانده‌اند و این موضوع، موجب عدم اعتماد

طرفین نسبت به دیگری شده است. تردیدهای موجود در چند انتخابات گذشته اسرائیل - که دقیقاً از زمان (به روی کار آمدن) حزب کار تا زمان سلطه اعضای مفرور حزب لیکود وجود داشته است - نشان دهنده عدم اطمینان و تمایل آنها به صلح بوده است. همین سرگردانی برای فلسطینی‌هایی که بین حماس و جهاد اسلامی (شکل امروزی همان گروه PNA) از یک سو و انتفاضه محبوب، اما خشمگین از سوی دیگر قرار گرفته اند نیز صدق می‌کند. □



جدول شماره ۱: جمعیت فلسطینی ها بر اساس محل سکونت

سال	۲۰۰۰	۱۹۹۵	۱۹۹۰،۹۱
جمعیت کل	۷۷۶۰۶۰۸	۶۶۹۲۱۵۳	۵۷۸۲۴۲۲
فلسطینی ها در اسرائیل	۱۱،۸	۱۲،۰	۱۲،۶
کرانهٔ باختری	۱۷،۸	۱۸،۳	۱۸،۶
غزه	۱۰،۸	۱۰،۹	۱۰،۸
فلسطینی های خارج از فلسطین			
لبنان	۶	۵،۹	۵،۷
اردن	۳۳،۵	۳۲،۴	۳۱،۶
سوریه	۵،۳	۵،۳	۵،۲
خارج از این مناطق			
بقیهٔ کشورهای عربی	۷،۷	۷،۷	۷،۷
بقیه دنیا	۷،۱	۷،۵	۷،۸

Samih Farsouns and Christina Zcharia, *Palestine and the Palestinians*, Boulder, Co: Westview, 1997, p. 129.

جدول شماره ۲: سکونت پس از سال ۱۹۶۷ در سرزمینهای
اشغالی در یک نگاه

تعداد ساکنین و محل سکونت (۱۹۹۷)	
نوار غزه	۱۴ محل سکونت، ۶۱۰۰ ساکن
بلندیهای جولان	۳۲ محل سکونت، ۱۷۰۰۰ ساکن
کرانه باختری	۱۰۷ محل سکونت، ۱۶۱۰۰۰ ساکن
شرق بیت المقدس	بیش از ۲۰۰ هزار ساکن در مناطق کمربندی
بیشترین میزان سکونت (۱۹۹۷)	
Maale Adumin	ساکن ۲۶۰۰۰
Ariel	ساکن ۱۵۰۰۰
سن ساکنین (۱۹۹۷)	
میانگین سن ملی	۲۷ سال
میانگین سن ساکنین	۲۰٫۱ سال
۵۸/۵ درصد ساکنین زیر ۱۴ سال هستند، یک درصد زیر ۲۰ سال می باشند	
افزایش جمعیت ساکنین (۱۹۹۴)	
رشد کل جمعیت اسرائیل	۲٫۷ درصد
رشد جمعیت ساکنین	۹٫۸ درصد

منبع: این آمار از کتاب آماری اسرائیل در سال ۱۹۹۷ توسط مؤسسه اروپایی تحقیق در مورد همکاری مدیترانه و عرب اروپایی و سازمان صلح خاورمیانه استخراج شده است.

جدول شماره ۳: نرخ فقر در نوار غزه و کرانه باختری

سال	۱۹۹۶			۱۹۹۷			۱۹۹۸		
	مجموع	کرانه باختری	غزه	مجموع	کرانه باختری	غزه	مجموع	کرانه باختری	غزه
درصد جمعیت به فقر	۲۹٫۶	۱۷٫۵	۴۶٫۱	۲۵٫۳	۱۷٫۱	۴۱٫۳	۲۳٫۲	۱۵٫۴	۳۷٫۲

The World Bank, *Poverty in the West Bank and Gaza*, Washington DC: The World Bank, 2001, p. 17.

پاورقیها:

1. Paloma Dfaz-Mas, *Sephardim: The Jews from Spain*. George K. Zucker, trans. Chicago, IL: University of Chicago Press, 1992, p. 7.
2. Central Bureau of Statics, *Statistical Abstract of Israel 2000*, No. 51, Tel Aviv: Government Publishing House, 2001, p. 2-53.
3. *Ibid.*
4. Eliezer Ben-Rafael, *Language Identity, and Social Division: The Case of Israel*, Oxford: Oxford University Press, 1994, p. 89.
۵. جنبش اصلاحات آلمان در قرن نوزدهم و در پاسخ به فشار یهودیت ارتدکس ایجاد شد. سایر جنبشهای کوچک غیر ارتدکس یهود شامل Renewal, Conservadox, Rreconstructionist و یهودیان Humanistic می باشد.
6. Ran Greenstein, *Genealogies of Conflict: Calss, Indentity, and the State in Palestine/Israel and South Africa*, Hanover, NH: Wesleyan University Press, 1995, pp. 85-6.
7. Ella shohat, "The Invention of the Mizrahim," *Journal of Palestine Studies*. Vol. 29, No. 1 Autumm 1999, p. 8.
8. Yoav Peled. "Towards a Redefinition of Jewish Nationalism in Israel? The Enigma of Shas," *Ethnic and Racial Studies*, Vol. 21, No. 4, July 1998, p. 706.
۹. این آمار از کتاب تقسیم سرزمین موعود: داستان اسرائیلی ها و فلسطینی ها نوشته Dilip Hiro اقتباس شده است.
- Dilip Hiro, *Sharing the Promised Land: A Tale of Israelis and Palestinians*, New York: Olive Branch Press, 1999, p. 53.
10. Peled, "Towards a Redefinition of Jewish Nationalism in Israel? The Enigma of Shas," p. 708.
11. *Ibid.* p. 709.
12. Hiro, *Sharing the Promised Land*, pp. 54-5.

۱۳. مراجعه شود به:

Amos Elon, *The Israelis: Founders and Sons*, New York: Holt, Rinehart, and Winston, 1971; Dan V. Segre, *A Crisis of Identity: israel and zionism*, Oxford: Oxford University Press; and Yosef Gorn, *The State of Israel in Jewish Public Thought: The Quest for Collective Identity*, New York: New York University Press, 1994.

البته یک مورد استثنا هم وجود دارد. آکیوا ار که در سال ۱۹۶۲ حزب کمونیست اسرائیل را ترک گفت، اظهار می کند: اسرائیل به جای کاهش پیچیدگیهای هویتی، هویتهای جدید را خلق کرده است که هیچ یک حتی ذره ای قادر به تشکل بخشیدن به تجزیه قومی داخل کشور نبوده اند. نه تنها هر شهروند اسرائیلی باید کارت شناسایی - که بیانگر هویت قومی پیشین وی است - به همراه داشته باشد، بلکه (بیانیه) اظهار استقلال که حاوی حق زندگی اجتماعی و سیاسی برای همه شهروندان بدون در نظر گرفتن دین، نژاد و جنسیت می باشد، به عمد عبارت خاستگاه قومی را حذف کرده است. تحقیقات آماری فردی و اجتماعی در اسرائیل دو قومیت را مشخص

کرده است: یهود و غیریهود... که نشانگر این است که تبعیض قومی، یک مسئله کوچک در ساختار اسرائیل نیست، بلکه یکی از اصلیت‌ترین مشخصه‌های آن است.

Akiva Orr: *Israel: Politics, Myths and Identity Crisis*, London: Pluto, 1994, p. 35.

14. Hiro, *Sharing the promised Land*. p. 49.

15. Ben-Raphael, *Language, Identity, and Social Division*, p. 96.

16. Hiro, *Sharing the Promised Land*, p. 45.

17. Peled, "Towards a Redefinition of Jewish Nationalism in Israel? The Enigma of Shas," p. 703; Etta Bick, "The Shas Phenomenon and Religious Parties in the 1999 Elections", *Israel Affairs*, Vol. 7, No. 2/3, 2001, p. 55.

18. Nina sovich, "Shas Courts Israel's Bedouin," *Middle East International*, No. 593, 12 February 1999, p. 24.

19. Bick, "The shas Phenomenon and Religious Parties in the 1999 Elections," pp. 59-60.

20. Ben-Rafael, *Language, Identity, and Social Division*, p. 99.

21. Peled, "Towards a Redefinition of Jewish Nationalism in Israel? The Enigma of the Shas," pp. 706-7.

22. *Ibid.*, p. 707.

۲۳. برای بررسی دقیقتر در مورد نوشته‌های ادیبان اسرائیلی در مورد هویت به منبع زیر مراجعه کنید:

Gorny, *The state of Israel in Jewish Public Thought*, pp. 197-231.

24. See, for example, the Chapter on "Israeliness" in Akiva Orr's book, *Israel*, pp. 44-52.

25. Serge, *A Crisis of Identity*, pp. 32-3.

۲۶. یاسر عرفات در سخنرانی مشهور خود در مجمع عمومی سازمان ملل عنوان کرد: سازمان آزادیبخش فلسطین مشروعیت خود را با ابزار نمایندگی کلیه جناح‌های سیاسی اتحادیه‌ها و گروه‌ها و نیز ذوق استعداد هر فلسطینی به دست آورده است. (چه در نهادهای مردمی و چه در شورای ملی)، سازمان آزادیبخش فلسطین به طور واحد و مشروع، نماینده مردم فلسطین است. به نقل از:

Walter Laqueur and Barry Rubin, eds. *The Arab-Israel Reader: A Document History of the Middle East Conflict*, 5th ed, New York: penguin, 1995, p. 338.

27. James Kallas, *The Politics of Nationalism and Ethnicity*, 2nd ed. New York: St. Martin's, 1998, p. 215.

۲۸. ماده ۴ منشور قانون ملی فلسطین که در سال ۱۹۸۶ به تصویب شورای ملی فلسطین سازمان آزادیبخش فلسطین رسید، در تلاش برای تعریف هویت فلسطین است:

هویت فلسطین دارای ویژگی‌ها و خصوصیت‌های واقعی، ضروری و ذاتی است این هویت از والدین به فرزندان منتقل شده است. اشغالگری صهیونیست و بی‌خانمان کردن اعراب فلسطینی، از طریق بلایایی که بر سر آنان آمد، نتوانست هویت فلسطینی را از آنها بگیرد و نیز نتوانست عضویت آنها در جامعه فلسطینی را انکار کنند. به نقل از:

Quoted in, Laqueur and Rubin, eds, *The Israeli-Arab Reader*, p. 218.

۲۹. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد سازمانهای مدنی فلسطینی مراجعه شود به:

Denis Sullivan, "NGOs in Palestine: Agents of Development and Foundation of Civil Society," *Journal of Palestine Studies*, Vol. 25, No. 3, Spring 1996, pp. 93-100; Mehran Kamrava "What Stands between the Palestinians and Democracy?," *Middle East Quarterly*, Vol. 6, No. 2, June 1999, pp. 3-12.

30. Professor Sadel Manna quoted in , Hiro, *Sharing the Promised Land*, p. 132.

گفتنی است که پرفسور مانا یکی از ۱۲ استاد عرب دانشگاههای اسرائیلی، (از کل شش هزار استاد دانشگاه) است.

31. Glenn E. Robinson, *Building a Palestinian State: The Incomplete Revolution*, Bloomington, IN: Indiana University Press, 1997, p. 39.

32. Laurie Brand, *Palestinians in the Arab World: Institution Building and the Search for State*, New York: Columbia University Press, 1988, p. 222.

۳۳. در حقیقت اسرائیلی ها اغلب به آسانی خلاف تصورات فلسطینی در مورد مسئله انتقال بحث می کنند که البته منظور ایشان حذف فلسطینی های اضافی از سرزمینهای اشغال شده و اسرائیل است.

34. Mark Tessler, *A History of the Israeli-Palestinian Conflict*, Bloomington, IN: University of Indiana Press, 1994, p.436

البته سکولاریسم، روند تفکر عمومی و ایدئولوژیک در دهه ۱۹۶۰ و مدت زیادی از دهه ۱۹۷۰ بوده است. تسلر از قول شاعر و متفکر سوریه ای که در سال ۱۹۸۶ مطلب ذیل را اظهار کرده است - نقل می کند که: «ما باید بدانیم که جوانان متجدد شده اند. آنها بعد از اینکه در مقابل تاریخ سنتها و ارزشهای خود ایستاده اند و طغیان کردند، به این موفقیت دست یافتند ما باید از میراث مذهبی خود به آن میزان که در حال و آینده می تواند مفید باشد توقع داشته باشیم. اگر میراث مذهبی نتواند کار زیادی برای ما انجام دهد، باید آن را کنار بگذاریم.

35. Beverley Milton-Edwards, *Islamic Politics in Palestine*, London: I.B. Tauris, 1999, p. 103.

۳۶. در طول سالیان گذشته، تنها به گروه کوچکی از فلسطینی های جوان ساکن در نوار غزه و کرانه باختری بورسیه و امکان تحصیل در دانشگاههای خارج کشور داده شده است که غالباً اعزام به مصر بوده است و این فارغ التحصیلان پس از بازگشت، جزو طبقات متوسط و یا متوسط مرفه قرار گرفته اند. (بیشتر به عنوان معلم دبیرستان، استاد دانشگاه و پزشک مشغول به کار شدند).

37. Robinson, *Building a Palestinian State*, p. 19.

38. *Ibid.*, p. 20.

39. James A. Graff and Mohamed Abdolell, *Palestinian Children and Israeli State Violence*, Toronto: Near East Cultural & Educational Foundation of Canada, 1991, p. 169. This Source Contains valuable statistical data and in juries sustained by Palestinian children in the first two years of the intifada.

40. Ziad Abu-Amr, *Islamic Fundamentalism in the West Bank and Gaza*, Bloomington, IN: Indiana University Press, 1994, p. 15.

۴۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد حزب اخوان المسلمین و گسترش آن در سایر مناطق خاورمیانه به مجله

اسلام سیاسی مقاله دین و سیاست در دنیای عرب نوشته نارید ایوبی مراجعه شود. در مورد فعالیت‌های حزب اخوان المسلمین و مناطق اشغالی مراجعه شود به بنیاد گرایان اسلامی در نوار غزه و کرانه باختری به تحریر ابوامر به ویژه صفحات ۱-۵۲. همچنین سیاست اسلامی در فلسطین نوشته میلتون ادوارد.

42. Abu-Amr, *Islamic Fundamentalism in the West Bank and Gaza*, p. 95.

43. *Ibid.*, p. 115.

44. Shaul Mishal and Avraham Sela, *The Palestinian Hamas: Vision, Violence, and Coexistence*, New York: Columbia University Press, 2000, p. 9.

۴۵. هم بین انتفاضه ها و هم بعد از آنها، مناقشه‌هایی بین حماس و ULU و سپس حماس و PNA در گرفت. که البته به دنبال تعدادی از حملات و بمب گذاریهای انتحاری توسط شاخه نظامی حماس انجام شده (یا به آنها نسبت دادند) این شاخه نظامی خود را بریگارد al-Qassam (القسام) می خواند و نام خود را از شیخ عزالدین القسام گرفته بود.

46. Mishal and Sela, *The Palestinian Hamas*, p. 57.

۴۷. بسیاری از ناقلان در گیریهای فلسطینی ها و اسرائیلی ها توجه کافی به شرایط زندگی و فقر در سرزمینهای اشغالی نشان داده اند. بنگرید به:

Amir Hass, *Drinking the Sea at Gaza: Days and Nights in a Land under Siege*, New York: Henry Holt, 1999, For a glimpse of life in the West Bank see, Said K. Aburish, *Cry Palestine: Inside the West Bank*, Boulder, CO: Westview, 1993.

۴۸. برای مشاهده یک نمونه از توضیحات اسرائیلی ها در مورد خروج فلسطینی ها در سال ۴۸-۱۹۴۷ بنگرید به سخنرانی نماینده دائم اسرائیل در سازمان ملل و سپس وزیر خارجه این کشور:

Abba Eban, in, Laqueur and Rubin, eds. *The Israeli-Arab Reader*, pp. 129-40. For one of the earliest critical analyses of this line of explanation see reprint of 1961 article by Irish journalist Erskine Childers in *ibid*, pp. 1220128.

49. Benny Morris, *The Brith of the Palestinian Refugee Problem 1947-1949*, Cambridge: Cambridge University Press, 1987. See, also, Samih K. Farsoun and Christina E. Zacharia, *Palestine and the Palestinians*, Boulder, Co: Westview, 1997, pp. 130-40; and , or, *Israel*, pp. 68-74.

50. Don Peretz, *Palestinians, Refugess, and the Middle East Peace Process*, Wahington DC: United States Institute for Peace Press, 1993, p. 13.

۵۱. نمونه‌هایی از این اعمال در گزارش وضعیت حقوق بشر در اسرائیل از سوی وزارت امور خارجه آمریکا به چاپ رسیده است:

U.S. Department of State, "Israel and the Occupied Territories", *Country Report on Human Rights Practices__ 2000*, Washington D.C: State Department, 2001, The same report, it must be mentioned, goes on to list a variety of acts of harassment and other human rights violations committed against Israeli settlers by Palestinians, including shootings, beatings, and stabbings.

52. *Ibid.*

53. David McDowall, *The Palestinians: The Road to Nationhood*, London: Minority Rights Group, 1995, pp. 82-4.

54. Anthony Coon, *Israel and the Occupied Territories, Demolition and Dispossession: The Destruction of Palestinian Homes*, London: Amnesty International, 1999, p. 11.

55. *Ibid.*, p. 1.

56. *Ibid.*, p. 9.

57. *Ibid.*, p. 12.

58. Central Bureau of Statistics, *Statistical Abstract of Israel 2000*, p. 16-7.

59. United Nations commission on Human Rights, "Mission report on Israel's violations of human rights in the Palestinian territories occupied since 1967," E/CN.4/S-5/3, 17 October 2000.

۶۰. بنگرید به:

Jeff Halper, "On the Policy of House Demolition by the Israeli Army in the West Bank," Hebron, Israel Committee Against House Demolitions, 1998.

61. Charles D. Smith, *Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 4th ed. New York: St. Martin's, 2001, pp. 303-4.

62. McDowall, *The Palestinians*, p. 84.

63. Craig Horowitz, "A Tale of Two Cities," *New York*, April 7, 1997, p. 34.

64. Ian S. Lustick, *For the Land and the Lord: Jewish Fundamentalism in Israel*, New York: Council on Foreign Relations Press, 1988, pp. 45-6.

65. McDowall, *The Palestinians*, p. 87.

66. United Nation, "The Impact of Prolonged Closure on Palestinian Poverty," UN Report issued on November 1, 2000, p. 1.

67. Colin Mackinnon, "Costs of the Closure: Gaza Hard Hit," *Washington Report on Middle East Affairs*, July 1996, p. 85.

68. United Nations, Department of Public Information, Press Release, February 3, 2001.

۶۹. برای مثال در فوریه و مارس سال ۱۹۹۶، حماس مسئولیت سه بمب گذاری اتومبیل در تل آویو و بیت المقدس را که منجر به کشته شدن چهل و پنج غیر نظامی اسرائیلی شد به عهده گرفت. برای اطلاع بیشتر در مورد عملیاتهای اخیر انتحاری در مقابل اسرائیلی ها بنگرید به:

U.S. Department of State, "Occupied Territories," *Country Report on Human Rights Practices, 2000*, February 2001.